

## توطئه های مشرکان بر ضد قرآن

به طوری که گفتیم دشمنان اسلام برای مقابله با نفوذ گسترده قرآن با زدن تهمت های ناروایی به پیامبر اسلام ﷺ و اینکه او شاعر یا کاهن یا ساحر یا مجنون است، نهایت درماندگی و عجز و ناتوانی خود را آشکار کردند، و چون از این ترفندها طرفی نبستند، از راههای دیگری وارد شدند و توطئه های دیگری را عنوان کردند.

هدف مشرکان، بی اعتبار کردن قرآن و زیر سؤال بردن اساس وحی و جلوگیری از گرایش مردم به سوی قرآن بود و برای رسیدن به این هدف دست به هرکاری می زدند و راههای گوناگونی را تجربه می کردند.

اینک ما بعضی از آن توطئه ها را که خود قرآن از آنها خبر داده است، مورد بحث قرار می دهیم و آنها را به ترتیب اهمیت و نه به ترتیب زمانی، در اینجا ذکر می کنیم:

یکی از توطئه های مهمی که بر ضد قرآن ترتیب داده شد، این بود که گفتند مطالب و موضوعاتی که در قرآن آمده وحی آسمانی نیست، بلکه محمد ﷺ آنها را از بعضی از دانایان عصر خود و از علماء یهود و نصاری یاد گرفته و سپس به صورت قرآن عرضه کرده است.

به طوری که قرآن از کافران نقل می کند آنها گاهی قرآن را همان افسانه های پیشینیان معرفی می کردند و گاهی آن را افترائی بر خدا قلمداد می کردند که در ساختن آن، افرادی محمد ﷺ را یاری کرده است:

﴿ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴾ (سوره انعام، آیه ۲۵).

« و کافران می گویند که این (قرآن) نیست مگر افسانه های پیشینیان.»

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ أَهَانَةٌ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُوا وَظُلْمًا وَ زُورًا إِذْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَسَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَسِيلًا ﴾ (سوره فرقان آیات ۴-۵).

« و کافران گفتند که این دروغی بیش نیست که خود آن را بافته و دیگران به او کمک کرده اند آنان با این سخن ظلم و زور آورده اند و نیز گفتند افسانه های پیشینیان است که آن را نوشته و صبح و شام بر او املاء می شود.»

به گفته مفسران، دشمنان اسلام برای توجیه این تهمت، اسامی چند تن را که در زمان پیامبر خواندن و نوشتن بلد بودند، ذکر می کردند و مدعی بودند که پیامبر اسلام مطالب را از آنها می گیرد. آنها افراد متعددی را به عنوان معلمان پیامبر نام می بردند که اسامی بعضی از آنها در تفاسیر آمده است مانند بلعام رومی که آهنگری در مکه بود و سلمان فارسی و عییش یا عاشر غلام حضرمی یا دو غلام از اهالی عین التمر به نامهای یسار و خیر یا عداش رومی غلام حویطب و افراد دیگر (۱).

نوع کسانی که به عنوان معلمان پیامبر قلمداد می شدند افراد غیر عرب بودند که به هر دلیل در مکه و حجاز زندگی می کردند و به نظر می رسد که چون عرب ها زبان آنها را نمی فهمیدند خیال می کردند که آنها از دانش بیشتری برخوردارند به خصوص اینکه آنها مربوط به ملیت و فرهنگ دیگری بودند و طبعاً سخنانی می گفتند که برای عرب مکه تازگی داشت.

از آیه شریفه ای که آوردیم استفاده می شود که طراحان این توطئه چنین عنوان می کردند که گویا پیامبر خدا از کسانی خواسته که افسانه های پیشینیان را برای او بنویسند سپس آن نوشته را کسانی صبح و شام بر او می خواندند و این مضحک ترین تهمتی است که کفار مکه بر پیامبر ﷺ می زدند. اگر چنین گروهی وجود داشتند به هر حال شناخته می شدند و حد اقل خود آنها به پیامبر ایمان نمی آوردند در حالی که کسانی که نام آنها به عنوان معلمان ادعائی پیامبر ذکر شده اند خود به آن حضرت ایمان آورده بودند و با جان و دل در راه اسلام فعالیت می کردند.

قرآن کریم این تهمت ناروا را در جای دیگر نیز مطرح می کند و به آن پاسخی محکم

و منطقی می دهد:

﴿ وَ لَقَدْ تَعَلَّمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَصْجَمٌ وَ هَذَا لِسَانٌ

(۱) رجوع شود به تفاسیر، ذیل آیه شریفه بالا.

عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (سورة نحل، آیه ۱۰۳).

« ما می دانیم که آنها می گویند: همانا او را بشری تعلیم می دهد درحالی که زبان کسی که به او نسبت می دهند عجمی است و این زبان عربی آشکار است».

پاسخ قرآن از این تهمت، روشن و منطقی و برنده است زیرا همه کسانی که به عنوان معلم پیامبر معرفی شده اند غیر عرب بودند و پرواضح است کسی که اهل يك زبان نباشد نمی تواند در آن زبان کتابی پدید آورد که از لحاظ فصاحت و بلاغت و نظم و اسلوب و گیرائی و شیوائی، در اوج عظمت باشد و بزرگان و ادباء آن زبان در برابر جملات آن کتاب این چنین دچار شگفتی و حیرت باشند و خود را در مقابل آن عاجز و ناتوان ببینند.

معلم تراشی برای پیامبر اسلام ﷺ منحصر به مشرکان مکه و دشمنان معاصر پیامبر نبود، بعدها نیز دشمنان اسلام که از هیچ تهمت و دروغی در باره پیامبر اکرم ﷺ خودداری نمی کردند، از این حربه زنگ زده استفاده کردند و معلم های تازه ای را برای پیامبر عنوان نمودند.

یکی از کسانی که این تهمت را مجدداً مطرح ساخت، یوحنا دمشقی بود او که از علمای معروف مسیحیت شمرده می شد، مدتها در دستگاه بنی امیه در عهد یزید و عبدالملک بن مروان و چند خلیفه اموی دیگر مشاور و خزانه دار حکومت بود او در رساله ای که به نام «مباحثه ای میان مسیحی و مسلمان» نوشت، مدعی شد که پیامبر اسلام علم خود را از مردی از اهل کتاب اخذ کرده است این تهمت را بعد از او شخصی به نام «توفانس» تکرار کرد و بعدها بر پایه نوشته های یوحنا و توفانس کتابی تحت عنوان « مکاشفه بحیرا» نوشته شد و به نویسندگی ای که گویا در قرن ششم و هفتم میلادی می زیسته و معاصر پیامبر اسلام بوده، نسبت داده درحالی که طبق تحقیق، این کتاب در اواخر قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) یعنی پس از جنگهای صلیبی نوشته شده است (۱).

البته بعد از جنگهای صلیبی، نویسندگان مسیحی در دروغ بافی و تهمت زنی بر اسلام و قرآن و پیامبر اسلام سنگ تمام گذاشته بودند. کتابهایی که در این عصر علیه اسلام نوشته شد، بعدها مایه شرمندگی علماء مسیحی و نویسندگان غربی گردید و آنها کتابهای متعددی در عذر خواهی از گستاخی و بی شرمی سلف خود نگاشتند اما در عین حال بعضی از مستشرقان غربی مجدداً بعضی از آن تهمت ها را در قالبهای تازه ای تکرار کردند که یکی از آن تهمت ها

(۱) دکتر محمود رامیار، تاریخ قرآن، ص ۱۲۸-۱۲۹.

همین موضوع معلم تراشی برای پیامبر اسلام ﷺ است.

معلمان موهومی که بعضی از نویسندگان مسیحی و به پیروی از آنها چند مستشرق غرض ورز برای پیامبر اسلام ساخته و پرداخته اند، عبارتند از:

۱- ورقه بن نوفل، او از خویشان حضرت خدیجه همسر پیامبر بود و از علماء اهل کتاب به شمار می رفت و در زمان بعثت پیامبر، او پیرمردی نابینا بود که به زودی از دنیا رفت. جریان ملاقات کوتاه او با پیامبر اسلام در کتب تاریخ و سیره بدینگونه آمده است که در آغاز بعثت که برای اولین بار فرشته وحی درغار حراء بر پیامبر نازل شد، آن حضرت به خانه خدیجه آمد و موضوع را با او در میان گذاشت خدیجه پیش ورقه بن نوفل رفت و جریان را تعریف کرد، ورقه گفت: این همان ناموس اکبر است که خداوند بر موسی نازل کرده بود.

بعد از این واقعه ورقه درکنار کعبه در حال طواف پیامبر را ملاقات کرد و جریان را از او پرسید و پیامبر آنچه را دیده بود، نقل کرد ورقه گفت: به خدا قسم که تو پیامبر این امت هستی و همان ناموس اکبر که بر موسی می آمد بر تو آمده است (۱).

البته صحت این داستان مورد تردید است و اگر هم صحیح باشد هیچگونه دلالتی بر مدعای نویسندگان مسیحی ندارد. چگونه ممکن است که در یک دیدار کوتاه، اینهمه علوم و معارف که در قرآن آمده از شخصی منتقل شود؟

راستی که دشمنان اسلام چه حرفهای پوچ و مضحکی می گویند!

۲- بحیرا، راهب دیر بصری. نام این شخص «سرجیوس» یا «جورجیوس» یا «سرجیس» می باشد که در دیری در «بصری» در سرزمین شام اقامت داشت و به سبب موقعیتی که در مسیحیت یافته بود، ملقب به «بحیرا» شده بود که به معنای مرد دانا و گزیده است.

به نوشته کتب تواریخ و سیر، پیامبر اسلام دوبار با بحیرا ملاقات کرده است:

اول = در سن ۹ تا ۱۳ سالگی که همراه عموی خود ابوطالب در یک سفر تجارتي به شام عزیمت می کرد. در این سفر بود که وقتی کاروان نزدیک دیر بصری رسید بحیرا دید که ابری بالای سر یک نفر از کاروانیان حرکت می کند و همه اهل کاروان را مهمان کرد و آثار نبوت را در وجود محمد ﷺ یافت و سفارش های لازم را در باره او به ابوطالب کرد (۲).

دوم = در سن ۲۱ تا ۲۴ سالگی که در کاروان تجارتي خدیجه همراه با غلامی به

(۱) سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۵۴.

(۲) همان کتاب ج ۱ ص ۱۹۱.

نام «میسره» عازم شام بود و در همان دیر بصری با بحیرا ملاقات نمود (۱).

البته از عبارت ابن هشام روشن نمی شود که آیا این بحیرا همان بحیرائی است که پیامبر را در سفر قبلی که همراه عمویش ابوطالب بود، ملاقات کرد یا بحیرای دیگری است ولی سیره نویسان متأخر آنها را دو نفر دانسته اند و از اولی به نام بحیرا و از دومی به نام نسطورا یاد کرده اند (۲).

ملاقات پیامبر با راهب دیر بصری دستاویزی برای دشمنان اسلام قرار گرفته و آنها مدعی شده اند که رسول خدا مطالب خود را از آن راهب اخذ کرده است! سخنی سست تر از این نمی توان یافت چگونه ممکن است که شخصی اینهمه علوم و احکام و معارف را در یک ملاقات کوتاه از شخص دیگری یاد بگیرد بخصوص اینکه پیامبر در این ملاقات در سنین کودکی بود و ملاقات در حضور عمویش ابوطالب و یا میسره غلام خدیجه اتفاق افتاد.

قرآن کریم در برابر این تهمت علاوه بر پاسخی که پیشتر نقل کردیم، یک پاسخ کلی می دهد این پاسخ به گونه ای است که دیگر جای هیچگونه تردید و بحث باقی نمی ماند:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ (سوره یونس، آیات ۳۸-۳۹).

«آیا می گویند که محمد قرآن را از خود بافته است بگو سوره ای مانند آن را بیاورید و جز خدا از هرکس هم که می خواهید کمک بگیرید اگر راست می گوئید اما آنها چیزی را که احاطه به علم آن نداشتند و تأویل آن را در نیافته بودند، تکذیب کردند و پیشینیان آنها نیز انبیاء را تکذیب کردند بنگر که سرانجام ستمگران چگونه است؟»  
از این آیه چند مطلب استفاده می شود:

۱- قرآن در برابر کسانی که چنین تهمتی را بر پیامبر می زنند تحدی می کند و آنها را به معارضه با سوره های قرآن می خواند و همه می دانیم که تاکنون کسی نتوانسته چنین کاری را انجام بدهد.

۲- پس از این مبارز طلبی، با روانشناسی خاصی سخن آنها را تحلیل می کند و اظهار می دارد که چون قرآن فراتر از علم و دانش آنها بود، به تکذیب آن پرداختند.

۳- به سابقه این کار درامتهای گذشته اشاره می کند و یاد آور می شود که همواره کسانی در برابر انبیاء قرار گرفته اند و آنها را تکذیب کرده اند.

ادامه دارد

(۱) همان کتاب ج ۱ ص ۱۹۹.

(۲) سیره حلبی ج ۱ ص ۱۳۳.